

واکاوی ماهیت قیام محمد نفس زکیه

فاطمه دوست قرین

دانش آموخته دکتری تخصصی تاریخ و تمدن ملل اسلامی،

دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران

Gharin.math@gmail.com

دکتر حبیب زمانی محبوب (نویسنده مسئول)

استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی گروه تاریخ و تمدن اسلامی

پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق(ع)، تهران، ایران

Zamani1358@Gmail.com

چکیده

محمد نفس زکیه از نوادگان امام حسن (ع) است که در زمان امام جعفر صادق(ع) علیه حکومت عباسی قیام کرد. قیام وی در سال های آغازین خلافت عباسی چالشی جدی برای عباسیان پدید آورد و ماهیت ضدعلوی عباسیان را آشکارتر نمود. عده ای قیام وی را مورد تأیید امام صادق(ع) شمرده و گروهی دیگر، آن را حرکت سیاسی نابجا می-دانند. نگارندگان در این پژوهش با روشی توصیفی تحلیلی به بررسی این دو دیدگاه متفاوت پرداخته اند. یافته های تحقیق حاکی از موافقت کلی امام صادق با حرکت نفس زکیه است که در مقابل حکومت ظلم صورت گرفته است. اخبار مخالفت امام با این حرکت در کتاب مقاتل الطائیین نقل شده است که مؤلفش شیعی زیدی بوده و اختلاف نظرهایی با مذهب امامیه داشته است.

واژگان کلیدی: عباسیان، قیام نفس زکیه، منصور عباسی، امام جعفر صادق(ع).

مقدمه

نیرنگ سیاسی و رفتار فریب کارانه عباسیان از همان آغاز موجب بروز شورش هایی از جانب علویان شد که یکی از نخستین آنها قیام محمد نفس زکیه در دوره خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی (حک: ۱۵۸-۱۳۶ ق)، در حجاز است. درباره قیام محمد نفس زکیه شبهات و سوالاتی مطرح است که این مقاله در پی پاسخگویی به آنهاست.

سؤال اصلی:

واکنش امام جعفر صادق(ع) نسبت به قیام نفس زکیه چه بود؟

سوالات فرعی:

۱. محمد نفس زکیه به چه دلیلی ادعای مهدویت کرد؟

۲. منصور عباسی چه برخوردی در برابر قیام نفس زکیه انجام داد؟

۳. دیدگاه علمای شیعه درباره قیام نفس زکیه چیست؟ (آراء موافق و مخالف قیام)

درباره قیام محمد نفس زکیه کتاب ها و مقالات بسیاری نوشته شده است. عمده کتاب هایی که در مورد عباسیان و زیدیان نگاشته شده است به این قیام اشاره ای داشته اند که ذکر آنها در این مقاله نمی-گنجد. صادق آینه وند و محمدحسن الهی زاده در مقاله معیار «مشروعیت خلافت در چالش حسنین با دولت عباسی»، (چاپ شماره ۵۳ فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء)، به واکنش عباسیان نسبت به قیام محمد نفس زکیه پرداخته اند. علی محمد ولوی و منصوره کریمی قهی نیز در مقاله «رویارویی نظری گفتمان های سلطه و مقاومت در مکاتبات منصور دوانیقی و محمد نفس زکیه»، (چاپ شماره ۴ فصلنامه تاریخ اسلام و ایران)، مبانی مشروعیت قدرت از نگاه منصور و محمد نفس زکیه را بررسی کرده اند. چنانکه مشاهده میشود ماهیت قیام محمد نفس زکیه و واکنش امام صادق نسبت به قیام ایشان چندان مورد بررسی قرار نگرفته است و خلأ پژوهش در این زمینه مشهود است.

هدف اصلی این مقاله روشن کردن ماهیت و ابعاد گوناگون قیام محمد نفس زکیه و پاسخ دادن به شبهات رایج در مورد این قیام است.

در این مقاله پس از بیان مختصری از نسب و شخصیت محمد نفس زکیه، درباره انجمن ابواء و ادعای مهدویت وی بحث شده است. در ادامه نیز قیام نفس زکیه، واکنش منصور و امام صادق درباره این قیام و آراء موافق و مخالف درباره آن مورد بررسی قرار گرفته است.

فریب کاری عباسیان و قیام علویان

افزایش نارضایتی مسلمانان از حکومت امویان در پی فاصله گرفتن آشکار آنها از اسلام و گسترش ظلم و تعدی حاکمان اموی، از یک سو، و گرایش روزافزون مردم به اهل بیت پیامبر و درخواست برای قیام، از سوی دیگر، فرصتی برای فرزندان عباس، عموی پیامبر، که داعیه حکومت داشتند، پدید آورد.

اختلاف اخبار درباره چگونگی آغاز دعوت عباسی و تصمیم محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بر دعوی امامت تا آنجاست که تشخیص روایت صحیح را از میان اخبار مختلف مشکل می نماید؛ اما از بررسی منابع معلوم می شود که عباسیان برای توجیه استحقاق خویش برای خلافت، مدعی شدند که آن را از طریق محمد بن حنفیه به ارث برده اند. این ادعا مبتنی بر روایت مشهوری است که بر پایه آن، پیروان شیعه کیسانی (نک: اشعری القمی، ۱۳۶۱: ص ۱۶۳-۱۶۵؛ بغدادی، ۱۹۴۸: ص ۲۶ و ۳۶؛ نوبختی، ۱۹۵۹: ص ۲۳) معتقدند که امامت پس از علی و فرزندان، حسن و حسین، حق محمد حنفیه است و این حق پس از وی به فرزندش ابوهاشم عبدالله رسیده است (ابن اثیر، ۱۴۰۲، ج ۴: ص ۱۵۹؛ بغدادی، ۱۹۴۸: ص ۲۸ و ۵۲). ابوهاشم برای بدست آوردن خلافت فعالیت هایی در عراق انجام داد و به همین سبب در سال ۹۸ ق. به دربار اموی فراخوانده شد و در بازگشت، به دست عاملان سلیمان بن عبدالملک (حک: ۹۶-۹۹ ق.) مسموم شد (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ص ۲۹۷). او هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به دهکده حُمیمه (منطقه ای در اطراف شام) رفت و حق امامت خویش را به او تفویض نمود (اخبار الدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ص ۱۶۵-۱۷۲؛ مطهر بن طاهر مقدسی، ۱۹۱۹، ج ۶: ص ۵۸). پس از این

ملاقات به سال ۹۸ ق. مقدمات دعوت عباسی فراهم گردید و دعوت رسماً در سال ۱۰۰ ق آغاز شد (دینوری، ۱۹۶۰: ص ۳۳۲، یعقوبی، بی تا، ج ۲: ص ۲۹۸؛ طبری، ۱۴۰۸، ج ۶: ص ۵۶۲).

عباسیان با توجه به حرمت اجتماعی «بنی هاشم» و با استناد به برخی احادیث که از پیامبر در تکریم بنی هاشم روایت شده بود (ابن سعد، بی تا، ج ۱: ص ۲۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۳: ص ۲۳۴)، از همان آغاز در بزرگ نمایی انتسابشان به هاشم کوشیدند و از سال ۱۱۱ ق. تحت لوای «دعوت هاشمی» فعالیت کردند (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ص ۳۱۹). زمینه های اجتماعی نزاع بنی امیه و بنی هاشم نیز که امویان به آن دامن زده بودند، در مطرح کردن این عنوان مؤثر بود. به نقل منابع تاریخی بیعت عباسیان، با تکیه بر عنوان «بیعت هاشمی» صورت گرفت، با این توجیه که خلافت حق بنی هاشم است و عباسیان نیز از این خاندان اند (طبری، ۱۴۰۸، ج ۷: ص ۴۹ و ۴۲۱). علویان، خاصه بنی حسن و شیعیان آنان، که در براندازی بنی امیه و پیروزی نهضت عباسی نقش بسزایی داشتند، انتظار داشتند که پس از پیروزی سهم درخوری در امور سیاسی داشته باشند؛ اما عباسیان از همان آغاز نسبت به علویان بی مهری نشان دادند و در قلع و قمع آنان از هیچ کوششی دریغ نکردند. این نیرنگ سیاسی و رفتار فریب کارانه عباسیان از همان آغاز موجب بروز شورش هایی از جانب علویان شد. نخستین قیام علوی در عصر عباسیان به دست محمد نفس زکیه در دوره خلافت منصور عباسی در حجاز شکل گرفت.

انجمن ابواء

گروهی از بنی هاشم، پیش از پیروزی نهضت عباسی، در جایی میان مدینه و جُحَفَه به نام ابواء، انجمنی تشکیل دادند که در بین آنها ابراهیم بن محمد (معروف به ابراهیم امام) و ابوجعفر منصور، صالح بن علی، عبدالله بن حسن و پسرانش - محمد نفس زکیه و ابراهیم - و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان حضور داشتند. صالح بن علی با اشاره به توجه و امید مردم به آن جمع، از آنان درخواست می کند یک نفر را از بین خود انتخاب کرده، همه با او بیعت کنند؛ در این هنگام عبدالله بن حسن، با استناد به حدیثی درباره مهدی موعود، با این ادعا که فرزندش محمد همان موعود است، از جمع درخواست می کند که همه با محمد بیعت کنند. پس از تأیید سخنان عبدالله

بن حسن توسط ابوجعفر منصور همه با محمد بیعت می کنند . همزمان، عبدالله بن حسن با فرستادن شخصی به نزد امام جعفر صادق(ع)، از او درخواست حضور در جمع را می کند .

با حضور امام صادق و درخواست عبدالله بن حسن برای بیعت با فرزندش، محمد، امام صادق می فرماید: «این کار را نکنید زیرا هنوز زمان آن (یعنی قیام مهدی موعود) نرسیده است. اگر تو (عبدالله بن حسن) گمان کرده ای که این پسر مهدی است، چنین نیست و اکنون زمان آمدن او نیست؛ و اگر می خواهی او را وادار به قیام کنی تا از دین خدا جانب داری کند و امر به معروف و نهی از منکر کند، با این حال ما تو را که بزرگ ما هستی، نمی گذاریم که با پسر بیعت کنیم» ابوالفرج اصفهانی ، بی تا: ص ۱۹۷-۱۹۹ و ص ۲۴۲.

عبدالله بن حسن سخنان امام جعفر صادق را ناشی از حسادت ایشان به محمد می پندارد، اما امام در دفاع از خود با رد اتهام حسادت، براساس شناخت کامل از گروه های فعال در عرصه سیاست آن روزگار، با اشاره به ابوالعباس می گوید: «این مرد و برادران و فرزندانشان به خلافت می رسند نه شما». امام در ادامه سخنانش به فرجام قیام نفس زکیه اشاره کرده می فرماید: «این مرد - یعنی اباجعفر منصور- او (محمد نفس زکیه) را در أحجار الزَّیْت خواهد کشت، و پس از او برادرش را در طُفوف خواهد کشت در وقتی که دست و پای اسبش در آب باشد» (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۱۹۸، ص ۲۴۳؛ اخبار الدولة العباسیه، بی تا: ص ۳۸۶).

پس از این سخنان اهل آن انجمن، بدون رسیدن به نتیجه مشخص، پراکنده شدند و دیگر اجتماعی از آن جمع گزارش نشده است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۴۳).

نسب و شخصیت محمد نفس زکیه

نام او محمد، فرزند عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب، و کنیه اش ابوعبدالله است؛ مادرش هند دختر ابوعبیده، از بزرگان و سخاوتمندان قریش بوده است؛ و چون در میان مادران او تا به قریش برسد کنیزی وجود نداشت، محمد بن عبدالله را «صریح» و «خَلَص» قریش می گفتند (همان، ص ۲۲۱-۲۲۲).

شخصیت علمی و فقهی محمد- و همچنین برادرش ابراهیم- در مجالس درس انصار و مجلس درس یکی از راویان مدینه، عبدالله بن طاووس (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۱۱: ص ۲۴۱) شکل گرفت (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۲۷)؛ تا آنجا که ابوالفرج اصفهانی، محمد نفس زکیه را در میان خاندانش از همه برتر و نسبت به علم و دانش به کتاب خدا از همگان داناتر و در امور دینی فقیه تر و شجاعت وجود او را والاتر می داند (همان، ص ۲۲۲).

محمد فقاقت را جزو شروط اصلی زمامت می دانست؛ چنانکه معتقد بود گمراه ترین بلکه ستمکارترین و بلکه کافرترین مردم کسی است که ادعای زمامت امت کند ولی اگر از حلال و حرام دین سؤالی از او شود، پاسخ آن را نداند (همان، ص ۲۷۶).

ملقب شدن او به نفس زکیه از سوی شیعیانش و همچنین از طرف علما و دانشمندان آل ابی طالب، به سبب کثرت زهد و عبادت، بود (همان، ص ۲۲۲). علت دیگر این لقب، روایتی از پیامبر است که فرمودند: «از فرزندانم نفس زکیه در احجارالزیت کشته می شود» (ابن عنبه، ۱۳۸۳: ص ۹۱).

محمد نفس زکیه در نظر بعضی از مردم عصر خویش دارای بالاترین دقت نظر و بهترین خلق خدا بود؛ شخصیت محمد نفس زکیه نیز مانند بسیاری از بزرگان، از گرایش های اسطوره پردازی در امان نماند؛ چنانکه در کتاب مقاتل الطالبیین آمده است که برخی از مردم می گفتند: او دارای قدرت جسمانی فوق العاده ای بود که می توانست سنگی به وزن تقریبی چهار تُن را روی شانه اش بالا برد (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۳۷ - ۲۳۹).

مهدویت محمد نفس زکیه

داستان اعتقاد به مهدویت محمد تا زمان تولد او را در بر می گیرد؛ که چون به دنیا آمد فاطمه بنت الحسین (ع) - که خود قابلیت زنانه فرزندان خویش و خاندانش را به عهده می گرفت - گفت: «گم شده ام را یافته ام و از این پس دیگر قابلیت نخواهم کرد»؛ چنین کلماتی باعث شد که نام محمد به عنوان مهدی موعود طرح گردد (همان، ص ۲۲۷). به روایتی دیگر، چون محمد نفس زکیه متولد می شود، فاطمه بنت علی (ع) دست در دهان او کرده، گره ای می یابد که این گره

برای فاطمه نشانه خاصی بوده است؛ به همین دلیل پرستاری از محمد را خود به عهده گرفته و چون محمد بزرگ شد، فاطمه جعبه سر بسته ای را که امام حسین (ع) در نزدش به امانت گذاشته بود، در مقابل جمعی از خاندانش به محمد می-دهد؛ همین جریان سبب شهرت او به مهدی موعود گشت (همان، ص ۲۲۹-۲۳۰). اگرچه در نقلی دیگر از فاطمه بنت علی (ع)، او نشانه هایی را که امام علی (ع) برای مهدی موعود ذکر کرده بود، در کسی جز عبدالله بن حسن مشاهده نکرده بود (همان، ص ۲۳۰).

نقلی از ابوهریره نیز وجود گره (لکنت) در زبان و همچنین نام "محمد بن عبدالله" داشتن را از اوصاف مهدی (ع) می‌شمارد (همان)؛ همچون نقلی دیگر از به سلطنت رسیدن مردی که نامش نام پیامبر (ص) و نام مادرش سه حرف است که اولش «هـ» و آخرش «دال» است و مردم آن شخص را محمد بن عبدالله می پنداشتند، زیرا نام مادرش هند بود (همان، ص ۲۲۸).

علاوه بر گره زبان محمد، خال درشت و سیاه مانند تخم مرغ در میان کتف او به هنگام تولد، برای عده ای از مردم علامت مهدی بودنش بود (همان، ص ۲۲۷)؛ و چون از همان کودکی تا به سن بلوغ رسیدنش پیوسته در حال غیبت و خفا بود، او را مهدی می نامیدند (همان، ص ۲۳۲).

دو نکته درباره این گونه روایات قابل ذکر است؛ نخست عکس العمل های صورت گرفته از طرف افرادی چون فاطمه بنت الحسین (ع) در مقابل ولادت محمد، احساسی است که می تواند زمینه ساز برداشت های متنوع احساسی گردد و دارای دلیل متقن نیست؛ دوم با توجه به واقعیت های موجود- مانند نام مادر محمد که هند بوده- احتمال می رود که روایاتی ساختگی باشد.

همان گونه که ذکر شد عبدالله بن حسن در انجمن ابواء، با ادعای اینکه محمد همان مهدی موعود است، برای او بیعت می گیرد؛ ادعایی که در آن مجلس توسط ابوجعفر منصور تأیید می گردد (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۲۸-۲۲۹).

محمد نفس زکیه خود نیز چه آن هنگام که در مدینه به منبر می رود (همان، ص ۲۲۸)، و چه در نامه ای که به ابوجعفر منصور، پس از خلیفه شدن وی، می نویسد ادعای مهدویت می کند که این بار منصور مهدی موعود بودن محمد نفس زکیه را رد می کند (همان، ص ۲۳۵).

پیروان محمد نفس زکیه، با استناد به حدیثی از پیامبر (ص)، او را مهدی نامیدند. با وجود روایات فوق، روایات دیگری به نقل از عبدالله بن حسن و خاندان او موجود است که به قیام محمد نفس زکیه اشاره می شود ولی چون محمد در آن قیام کشته می شود او را مهدی نمی دانند (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۳۳-۲۳۵). وجود چنین روایاتی، می تواند حاکی از این نگرش باشد که قیام کننده شهید در مقابل حاکم جور، الزاماً مهدی موعود نباید باشد؛ که این نگرش در خود تأیید چنین قیامی را نیز دارد.

با توجه به روایات فوق به نظر می رسد که موضوع ضرورت وجود داشتن منجی موعود به نام مهدی از چنین قطعیتی برخوردار بوده که به نوعی قیام محمد نفس زکیه را باعث گشته بود؛ شاید بتوان تفکر محمد نفس زکیه را درباره موضوع مهدویت بر دو محور تئوریزه کرد:

۱- نشانه ها و باور عموم بستر ساز القاء این ذهنیت بود که او مهدی موعود است.

۲- او می تواند با تفقه و زهد و پارسایی و قیام علیه دستگاه حاکمه ظالم به مقام مهدویت برسد.

قیام نفس زکیه

پس از به قتل رسیدن ولید بن یزید، در سال ۱۲۶ ق.، شورش و هرج و مرج حکومت امویان را فرا گرفت. در چنین وضعی پدر و خاندان محمد نفس زکیه شروع به بیعت گرفتن از مردم برای او کردند. وقتی خبر دعوت محمد را به گوش مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، رساندند، مروان گفت: «من از این خاندان نمی ترسم زیرا می دانم که اینها (خاندان محمد) بهره ای در خلافت ندارند ولی عموزادگان اینها، بنی عباس، به خلافت خواهند رسید»؛ و به همین خاطر مالی برای عبدالله بن حسن فرستاد و از او خواست از این کارها دست بردارد و به حاکمش در حجاز نوشت که به خاندان محمد مصونیت دهد و محمد را تعقیب و دستگیر نکند (همان، ص ۲۴۵).

همزمان برای ابراهیم امام از مردم خراسان بیعت گرفته شد؛ که عبدالله بن حسن پس از آگاه شدن از این موضوع، از ابراهیم امام ترسیده و از او دوری گزید و نامه ای به مروان نوشت و از ابراهیم و کارهای او اعلام بیزاری کرد (همان).

پس از پیروزی بنی عباس، محمد که بر اساس رأی انجمن ابواء خلافت را حق خود می دانست، در زمان ابوالعباس سفاح دوباره دعوی خلافت کرد؛ سفاح نسبت به او سختگیری نکرد و فقط به سرزنش او اکتفا نمود (همان، ص ۲۴۶)؛ اما بر عکس سفاح جانشینش منصور از همان آغاز هدفی جز یافتن محمد بن عبدالله نداشت؛ به همین منظور از بنی هاشم، یک به یک و در خلوت بازجویی می کرد. از میان بنی هاشم فقط حسن بن زید بن حسن بن علی ابن ابیطالب بود که به منصور گزارش داد که محمد در صدد قیام است (همان، ص ۲۰۰-۲۰۱).

هنگام حضور منصور در مکه به منظور حج، در سال ۱۴۰ ق.، محمد در مدینه شورش کرد. منصور به علت عدم دستیابی به محمد، عبدالله بن حسن و جماعتی از خاندانش را دستگیر نمود. پس از رسیدن اخباری مبنی بر شکنجه شدن عبدالله بن حسن و خاندانش، محمد به وسیله فرستادن شخصی به زندان از پدرش درخواست کرد تا اجازه دهد او خود را تسلیم کند تا در ازای تسلیم شدن او و کشته شدنش، عبدالله بن حسن و خاندانش آزاد شوند؛ اما عبدالله نپذیرفت و از محمد خواست که به راهش ادامه دهد و بر تصمیم خود باقی بماند؛ به این دلیل که عبدالله معتقد بود در آفرینش مقدر گشته که همیشه در خاندانش کسی باشد که طالب امر خلافت است (همان، ص ۲۰۶). به علت تداوم مقاومت عبدالله بن حسن و خاندانش در زندان، ریاح بن عثمان، والی مدینه، با حضور در زندان عبدالله را به مرگ تهدید کرد تا مگر مخفی گاه محمد و ابراهیم را فاش کند؛ که عبدالله به ریاح گفت: «بخدا سوگند تو همان مردک ازرق چشم از قبیله قیس هستی که سرت را مانند گوسفند از تن جدا کنند» (همان، ص ۲۰۷). به دلیل دست نیافتن منصور به محمد و ابراهیم و سکوت عبدالله بن حسن در مورد مکان فرزندان، منصور با تصمیم بر کشتن زندانیان در صورت پیدا نکردن محمد و ابراهیم وضعی هولناک پیش آورد (همان، ص ۲۱۳). عبدالله بن حسن به دلیل شرایط پیش آمده، پسرش موسی را نزد محمد فرستاد و از او خواست تا خروج کند (همان، ص ۲۴۷). در پی آن عبدالله بن حسن و همراهانش به ربذه تبعید شدند.

محمد نفس زکیه با دریافت پیغام پدر، باوجود آن که فرستادگان او در اطراف هنوز به طور کامل از مردم بیعت نگرفته بودند، مجبور به شتاب در خروج شد و در سال ۱۴۵ ق. در مدینه خروج

کرد؛ تا آن خروج نخستین در سال ۱۴۰ ق. را، که در پی زندانی شدن پدر و خاندانش به نوعی در نطفه نگه داشته بود، به سرانجام رساند(همان).

علاوه بر بیعت مردم اکثر شهرها، بیعت شخصیت هایی برجسته با محمد نفس زکیه حاکی از چهرهٔ موجه و پذیرفتنی او برای بسیاری از علما و بزرگان روزگار است. از جمله کسانی که با او بیعت کردند:

۱-چهار تن از اولاد حسین بن علی (ع) به نامهای حسین بن یزید، عیسی بن یزید، موسی و عبدالله بن جعفر صادق (ع)

۲-حسین بن علی (شهید فح)

۳-محمد بن عجلان فقیه اهل مدینه و عابد معروف.

۴-ابوبکر بن ابی سبره فقیه که واقیدی از او حدیث نقل کرده است.

۵-عبدالله بن زبیر ملقب به ابواحمد محدث که از محدثین بزرگ شیعه است.

۶-عبدالله بن عطا و نه پسرش؛ عبدالله بن عطا مردی راستگو و از نزدیکان امام محمد باقر (ص) بوده و از او و دیگر بزرگان روایت نقل کرده است. همچنین بزرگانی چون مالک بن انس از او روایت نقل کرده اند.

۷-ابن هرمز، دوست مورد اطمینان مالک بن انس که بواسطهٔ بیماری یا پیری او را روی تختی گذارده و برای تحریک مردم به پیوستن به محمد، همراه محمد می بردند.

۸-مالک بن انس نیز با فتوای خود مبنی بر باطل بودن بیعت بسته شدهٔ اجباری با منصور راه را برای بیعت مردم با محمد نفس زکیه می گشاید(همان، ص ۲۶۳-۲۷۳).

واکنش امام صادق (ع) به قیام محمد نفس زکیه

هرچند امام صادق با ادعای مهدویت محمدنفس زکیه مخالف بود، اما بر اساس منابع تاریخی و روایی با قیام وی تحت عنوان قیام علیه حکومت ظلم مخالف نبوده است. روایتی از علی بن عمر بن علی بن الحسین (ع) حاکی از عدم همراهی شخص امام جعفر صادق (ع) با محمد نفس زکیه در هنگامهٔ قیام و نبرد است؛ به این علت که نمی خواهد علویان همگی مستأصل شوند، اما

پسرانش موسی و عبدالله را جهت یاری محمد نفس زکیه نزد او می فرستد با این عبارت که: «من چنان نیستم که هم جان خود و هم جان شما را از او دریغ دارم» (همان، ص ۲۳۹ - ۲۴۰).

آنگاه که امام صادق (ع) از کشته شدن محمد و ابراهیم مطلع می گردد، می گوید: «خداوند دو فرزند هند (یعنی محمد و ابراهیم) را رحمت کند که آن دو مردان بردبار و بزرگواری بودند و به خدا آن دو رفتند و آلوده نشدند» (همان، ص ۲۳۹).

در فضایی متفاوت از فضای احادیث فوق، حدیثی از کلینی دال بر آن است که محمد نفس زکیه در نخستین روز خروج در مدینه، امام صادق را طلبید و با تهدید خواست از آن حضرت بیعت بگیرد و چون امام حاضر به بیعت نشد، ایشان را تحت امر محمد نفس زکیه به زندان انداختند و اموال او و بستگانی را که با محمد بیعت نکرده بودند را غارت کردند (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱: ص ۳۶۳ و ص ۳۶۶، خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۷: ص ۲۵۰).

تحلیلی از موقعیت محمد نفس زکیه، که از یک طرف پدر و گروهی از خاندانش اسیر بودند و از سوی دیگر باید خود را برای نبردی سنگین با سپاه خلیفه آماده می کرد، پذیرش رخداد حدیث اخیر را بعید می کند: رخدادی که در صورت وقوع، نتیجه اش علنی شدن مخالفت امام، با شأن و جایگاه اجتماعی ویژه خود، با محمد نفس زکیه بود؛ آن هم با توجه به این نکته که این دو عموزاده های هم بودند؛ در حالی که محمد نفس زکیه برای جذب و دلجویی مردم، آنچنان در جهت اعتقادات مذهبی آنها سخن می گفت که فکر می کردند او با ایشان هم مذهب است (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۳۸)، روشی که برادرش ابراهیم نیز بدان مقید بود (همان، ص ۳۷۲).

وانگهی امام صادق اگر همراهی با قیام نکرد، مخالفتی هم نداشت تا نفس زکیه او را از پیش پا بردارد. علاوه بر این دلایل، معمولاً بیعت در دو مقطع زمانی، یکی قبل از قیام و دیگری بعد از به نتیجه رسیدن آن و استقرار حکومت صورت می گرفته است، نه در ابتدای جنبشی که تحت شرایط پیش آمده نابهنگام صورت گرفت.

به دلایل مذکور باید این نکته را افزود که چطور ممکن است امام صادق (ع)، دو فرزندش موسی و عبدالله را برای جنگیدن در رکاب محمد نفس زکیه بفرستد در حالی که خود به گونه ای

دیگر می اندیشد؟ اگرچه برخی این را از مصادیق تقیه می شمارند؛ اما باید توجه کرد این تقیه که در پی آن احتمال قربانی شدن فرزندان امام در جبهه باطل وجود داشت، اولاً اخلاق و منش امام را پیچیده و غیر قابل دفاع می کند، ثانیاً به اصطلاح نشانی غلط دادن توسط امام، به آنهایی بود که فعل امام را الگوی حرکت خود قرار می دادند.

پس از کشته شدن محمد نفس زکیه، در چندین مرحله امام جعفر صادق توسط منصور مورد بازجویی قرار می گیرد و به اموالش تعرض شده و تهدید به مرگ می گردد(همان، ص ۲۶۰ و ۳۲۷). پس از کشته شدن ابراهیم نیز، امام صادق به سمت کوفه رفته و یک ماه در آنجا، به قول خود به انتظار آنکه به فرمان منصور کشته شود، می ماند(همان، ص ۳۲۵). و این ها همه یعنی آن که منصور، امام صادق را به نوعی با قیام همراه دیده بود، در غیر این صورت چرا باید با چنین حرکتی باعث عریان شدن این حقیقت شود که گروهی دیگر از علویان نیز با او مخالفند.

واکنش منصور به قیام نفس زکیه

پیش از به قدرت رسیدن عباسیان، منصور عباسی، که هنوز زمینه را را برای قدرت یابی بنی عباس مساعد نمی دید، به همین مقدار که در جنبش نفس زکیه به مقامی برسند، راضی بود؛ از این رو، با محمد نفس زکیه در انجمن ابواء بیعت می کند(جعفریان، ۱۳۹۱: ص ۴۴۵). ولی منصور پس از تکیه زدن بر مسند خلافت با واکنشی تند علیه قیام نفس زکیه به مقابله با وی بر می خیزد. وی چون از قیام محمد نفس زکیه مطلع می شود، نامه ای به وی می نویسد که، با استشهاد از آیات ۳۶-۳۸ سوره مائده، محمد را، به طور تلویحی، متهم به محاربه با خدا و رسول الله و همچنین مصداق "مفسد فی الارض" معرفی کرده و وی را دعوت به توبه می نماید(طبری، ۱۴۰۸، ج ۷: ص ۵۶۷).

محمد نیز در پاسخ منصور، ضمن اشاره به نقش مهم شیعیان در نهضت، اقدام عباسیان به دعوت و قیام با تمسک جستن به نام علویان را به عنوان عامل مهم در پیروزی نهضت عباسی یادآوری می کند. که در زمین برتری جویی کرد و مردم را فرقه فرقه نموده، پسرانشان را کشته و زنانشان را زنده نگاه داشت.

محمد سپس خالص بودن نسبش از کنیزان و عجمان را مطرح می کند؛ و با استناد به آیات ۱-۵ سوره شعرا، منصور را همانند فرعون دانست و در پایان نیز با اشاره به امان دادن دروغین منصور به ابن هُبیره، ابومسلم و عبدالله بن علی (و کشتن آن سه نفر) منصور را فاقد صلاحیت برای امان دادن می شمرد (همان، ج ۷: ص ۵۶۸).

منصور پاسخ تندی به نامه محمد می دهد: وی ایرادهایی قابل تأمل بر دلایل محمد مبنی بر فضیلت داشتنش از نظر اصل و نسب وارد می کند و پس از آن با یادآوری وقایع دوران علی (ع)، امام حسن و امام حسین و همچنین قیام علویان برضد امویان، عدم مقبولیت ایشان نزد مردم را نتیجه گیری می کند؛ نقش علویان را در پیروزی جنبش هیچ می شمارد و، در آخرین بخش نامه، علویان را با توجه به جدشان ابوطالب - که به اسلام نگروید- نکوهش میکند (همان، ج ۷: ص ۵۶۹).

متن نامه های منصور نشان می دهد که چون او بنی عباس را از لحاظ اصل و نسب، به خاطر پیشینه اجتماعی- اسلامی جدشان عباس، برتر می شمرد، پس خلافت را حق ایشان می دانست (مبرد، ۱۹۸۷: ص ۴۰۰)؛ چرا که عباس، بر خلاف ابوطالب، اسلام آورد و با حمایت های مالی، موضع اقتصادی مسلمانان را تقویت کرد؛ از سوی دیگر چون همه قیام های علویان بر ضد امویان منجر به شکست شده بود، منصور شکست قیام علویان بر ضد امویان را دلیلی بر نداشتن پایگاه مردمی نداشتن علویان می-شمرد؛ در نتیجه کوچکترین سهمی برای محمد نفس زکیه در حکومت قائل نمی گردد.

رویارویی نظامی

در واکنش نظامی به قیام محمد نفس زکیه، منصور سپاهی را با چهارهزار سواره و دوهزار پیاده به فرماندهی عیسی بن موسی از کوفه به مدینه فرستاد و به دنبال آن، سپاهی عظیم به فرماندهی محمد بن قحطبه به مدینه فرستاد. در این جنگ نابرابر، محمد نفس زکیه در شانزدهم رمضان ۱۴۵ ق. در احجارالزیت کشته شد؛ و این در حالی بود که هنوز برادران و فرزندان او در شهرها برای

محمد نفس زکیه بیعت می گرفتند(ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۶۱؛ مسعودی، ۱۳۸۴ق، ج ۳: ص ۲۹۸-۲۹۹؛ ابن طقطقی، ۱۶۵-۱۶۷).

ابراهیم که به دستور محمد به بصره رفته بود، در آنجا خروج نموده، مردم فارس و اهواز و شهرهای دیگر به او پیوستند؛ او نیز در جنگ با لشکر عباسیان، به فرماندهی عیسی بن موسی و سعید بن سلم، در باخمری، جایی میان کوفه و واسط، در بیست و پنجم ذی قعدة ۱۴۵ ق. کشته شد(ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۳۲۴ و ۳۱۸، مسعودی، ۱۳۸۴ق، ج ۳: ص ۳۰۰؛ یعقوبی، بی تا: ج ۲: ص ۳۶۶-۳۷۲).

قضاوت در باب ماهیت قیام محمد نفس زکیه

این قضاوت ها را می توان در دو گروه عمده تقسیم نمود که شامل آراء علمای موافق و مخالف قیام است.

الف: آراء علمای مخالف

ارزیابی علمای شیعه نسبت به قیام محمد نفس زکیه، عمدتاً به موضع گیری امام صادق نسبت به این قیام معطوف شده است. از نظر کلینی و مجلسی، شماری از فرزندان امام حسن مجتبی مدعی امامت و سرپرستی اهل بیت بوده و با وجود اقرار به مقام امام محمد باقر امامت او را قبول نداشتند(کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱: ص ۳۰۵-۳۰۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳: ص ۳۲۴). حتی برخی او را امام بعد از امام محمد باقر می-دانستند که پس از او امامی نخواهد آمد تا نفس زکیه خروج کند(علی بن اسماعیل اشعری، ۱۴۰۵، ج ۱: ص ۶۸-۷۵ و ۹۶-۹۷؛ نوبختی، ۱۹۵۹: ص ۹۴-۹۶). پس از شهادت امام محمد باقر، گروهی اندک، همانند مغیره بن سعید، به امامت محمد نفس زکیه اعتقاد پیدا کردند و پس از مرگش نیز منکر مرگ یا قتل او بوده و او را مهدی می دانستند که خروج خواهد کرد.

ب: آراء علمای موافق

علاوه بر علمای زیدی مذهب، گروه دیگری از علمای امامی نظری مخالف کلینی و مجلسی دارند؛ مانند شیخ طوسی که عبدالله بن حسن و پسرانش، محمد نفس زکیه و ابراهیم، را از اصحاب امام

صادق می داند (شیخ طوسی، ۱۳۸۰ق: ص ۲۲۲). ابن عنبه نیز عبدالله بن حسن را شیخ (بزرگ) بنی هاشم در زمان خود و متولی صدقات، بعد از پدرش می داند؛ و ابراهیم، قتیل باخمی، را از علمای بزرگ در فنون بسیار می شمارد (ابن عنبه، ۱۳۸۳: ص ۹۱ و ۹۵).

سید بن طاووس معتقد است که عبدالله بن حسن و اصحابش از اولاد بنی حسن، عارف به حق امام صادق بوده اند و اینکه در بعضی موارد، راه آنها جدای از راه امام صادق مطرح شده است، محتملا از باب تقیه بوده است، برای آنکه حرکت و قیام آنها به امامان معصوم نسبت داده نشود و خطری ایشان را تهدید نکند؛ او همچنین بر حسن عقیده محمد نفس زکیه تأکید کرده و خروج او را به دلیل امر به معروف و نهی از منکر شمرده است؛ و دیگر این که چون محمد نفس زکیه از کشته شدنش اطلاع داشت، نشانه آن است که او مردی الهی و متمسک به خدا و رسول الله بوده است (سید بن طاووس، ۱۴۱۵: ص ۵۱-۵۳).

علامه امینی نیز مشروعیت قیام محمد نفس زکیه و ابراهیم را از اینکه دعل خزایی، در محضر امام رضا (ع) شعری را در باب شهادت ابراهیم خوانده است، نتیجه می گیرد و مخالف شمردن عبدالله بن حسن و پسرانش، محمد و ابراهیم، با راه ائمه را بهتانی عظیم می داند (امینی، بی تا، ج ۳: ص ۲۷۳).

پرسش هایی که از دو نگاه متضاد علمای شیعه در این باب شکل می گیرد، این است که چه تفاوت اساسی بین برخورد امام صادق با این قیام و برخورد امام محمد باقر با قیام زید بن علی بن حسین (ع) وجود دارد؟ چرا علمای شیعه زید بن علی را می ستایند؟ تفاوت بین این دو قیام چیست؟ چطور زید بن علی در زمان امام محمد باقر تشخیص داد که باید برای امر به معروف و نهی از منکر قیام به سیف کند، ولی امام محمد باقر، خود به این نتیجه ای نرسید ولی در عین حال به زید بن علی ایرادی نگرفت؟ مگر قیام زید بن علی به شکست منجر نشد و در آن نفوسی از مؤمنین کشته نشدند؛ پس چرا این قیام مورد تأیید همه علمای شیعه واقع می شود؟

علمای مخالف قیام نفس زکیه، تعارضات فوق را چگونه توجیه می کنند؟ مشابه چنین سؤالاتی درباره ابوالفرج اصفهانی مطرح است؛ ابوالفرج اصفهانی چون زیدی مذهب است (شیخ طوسی، ۱۳۸۰ق: ص ۲۲۳، ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۳، ص ۱۲۳، ابن اثیر، ۱۴۰۲، ج ۸: ص ۵۸۱-۵۸۲) کلام امام

صادق را در انجمن ابواء، مبنی بر اینکه خلافت به سفاح و منصور می رسد، باعث طمع کردن منصور به امر خلافت و در نتیجه پیگیری کردن او می داند(ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۲۲)؛ و به این واقعیت توجه نمی کند که گرچه تاریخ دقیق تشکیل انجمن ابواء مشخص نیست ولی با توجه به تاریخ ولادت محمد بن عبدالله (نفس زکیه) که سال ۱۰۰ ق. است(همان، ص ۲۲۶)، و بیعت با او توسط بنی هاشم، حداقل باید ۲۰ سال از آغاز دعوت عباسی در سال ۹۸ ق. گذشته باشد و با توجه به پیروزی نهضت عباسی در سال ۱۳۲ ق. می توان دریافت که در زمان تشکیل انجمن ابواء، مقاصد دعوت عباسی قابل پیش بینی بود؛ نگاهی به آنچه در این سالها صورت گرفته بود و عدم حضور علویان به عنوان رهبران دعوت حتی در کوفهٔ مقرر شیعیان علی (ع)، و عدم حمایت عملی از جنبش های شیعی، همچون قیام زید بن علی (ع)، همه حاکی از آن بود که عباسیان، خلافت را از آن خود می خواستند و از نیروهای دیگر جهت اهداف خود بهره می گرفتند(اخبارالدوله العباسیه، بی تا: ص ۱۹۳، ۳۳۱)؛ علاوه بر این، امام صادق در انجمن ابواء مسائلی را پیشگویی کرد و به طور دقیق همان گونه شد که او پیش گویی کرده بود و این خود برای ابوالفرج اصفهانی باید باعث دقت بیشتری در تحلیل قضایا می شد.

نتیجه گیری

از این نوشتار چنین نتیجه گرفته می شود که هرچند قیام محمد نفس زکیه، در آغاز با ادعای مهدویت وی، چالشی را میان حسینیان و حسینیان پدید آورد و امام صادق نیز با ادعای مهدویت، که از جانب پدر محمد، عبدالله محض مطرح شد، مخالف بود، لیکن به جهت اینکه ماهیت ضد ظلم داشت و به حق خواهی علویان از عباسیان می پرداخت، مورد موافقت امام صادق قرار گرفت. اخباری همچون همراه نمودن دو فرزندش با محمد نفس زکیه، بیعت حسین بن زیدبن علی (ع)، دست پرورده و تربیت شده مکتب او، با محمد نفس زکیه و همچنین اظهار ناراحتی امام از شهادت وی شواهدی برای این مدعاست.

اخبار برخی ابعاد مخالفت امام با قیام محمد نفس زکیه نیز در کتاب مقاتل الطائیین است که مؤلف زیدی مذهب آن، ابوالفرج اصفهانی، نگاهی منتقدانه به رفتار امام صادق در رابطه با این قیام دارد؛ که به نوعی به طور تلویحی، همراهی امام صادق با قیام را، در آن حد که خود صلاح می دانسته، نشان داده است.

پی نوشت ها

۱. منظور محمد بن علی بن ابی طالب است؛ وی به سبب انتساب به مادرش (خوله بنت جعفر حنفیه)، که از قبیله بنی حنفیه بود، به این نام مشهور شد (زرکلی، ۱۹۹۵م، ج ۷: ص ۱۵۳).

۲. اخبار الدوله العباسیه، بی تا، ص ۳۸۶. ابوسلمه خلّال، وزیر سفاح، پس از مرگ ابراهیم امام تصمیم گرفت برای رهبری حکومت به سه تن از رهبران علویان نامه نگاری کند. از این رو، پس از واکنش منفی امام صادق، به عبدالله بن حسن و عمر الاشرف (از نوادگان امام سجاد) نامه نوشت. عبدالله به نامه ابوسلمه فریفته شد و پنداشت که سهمی در منصب خلافت دارد و بر همین اساس، به طمع خلافت فرزندش انجمن ابواء را برپا می کند (حسینیان، ص ۴۰) البته به نقل منابع تاریخی، امام صادق عبدالله را از سقوط در دام دسیسه ابوسلمه و تصور باطلی که در ذهن خودش پیش آمده، دلالت کرد. (ر.ک: مسعودی، ۱۳۴۸ق، ج ۳: ص ۲۵۳-۲۵۴؛ مسکویه، ۱۳۷۹، ج ۳: ص ۳۱۷؛ قاضی تنوخی، بی تا، ج ۲: ص ۳۹۴؛ ابن طقطقی، ۲۰۹).

۳. نکته قابل توجه درباره انجمن ابواء این است که از میان مورخان کسی جز ابوالفرج اصفهانی خبر بیعت عباسیان را با نفس زکیه نقل نکرده (مسند، ۱۴۱۳: ص ۸۹) و این خبر از طریق ابوالفرج به منابع امامیه راه یافته است (مفید، ۱۴۱۴، ج ۲: ص ۱۹۱؛ طبرسی، ۱۴۱۷، ج ۱: ص ۵۲۶) نفس زکیه نیز، که پس از آغاز قیام خود همه ادله حقانیت خلافت خودش را پیش نهاد، نه در خطبه خلافتش و نه در نامه اش به منصور بدین بیعت اشاره نکرده است (طبری، ۱۴۰۸، ج ۷: ص ۵۵۸، ۵۶۶-۵۶۷). گویی ابوالفرج بر اثر زیدی بودنش خبر بیعت همه بنو هاشم (طایبان، عباسیان و دیگر تیره های هاشمی) را روایت کرده است (حسینیان، ۱۳۹۳: ص ۴۰).

۴. ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۱۹۷. اگرچه مطابق حدیثی دیگر عبدالله با درخواست جمع مبنی بر حضور امام صادق مخالفت کرده و می گوید: «با جعفر بن محمد کار نداشته باشید مبادا او کار را بر شما تباه سازد» (همو، ص ۲۴۲).

۵. احجارالزیت محلی نزدیک بقیع در مدینه است.

۶. «إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَلَدِي إِسْمَهَ اسْمِي وَ اسْمَ ابِيهِ اسْمُ أَبِي وَ تَطَلَّعَتْ إِلَيْهِ نفوس بني هاشم و عظموه و كان جم الفضائل و كثير المناقب.» (ابن عنبه، ۱۳۸۳: ص ۹۶).

۷. روایتی تردیدبرانگیز حاکی از آن است که محمد و ابراهیم با لباس های مبدل نزد پدر حاضر شده و اجازه خروج خواستند ولی او در پاسخ ایشان گفت: « شتاب نکنید تا وقتی که خوب مسلط شدید» (ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۰۸)

۸. از نکات قابل توجه در این فرجام، کشته شدن محمد در احجارالزیت است؛ جایی که پیامبر (ص)، حضرت علی و امام صادق، کشته شدن نفس زکیه را در آنجا نوید داده بودند. علاوه بر آن محمد نفس زکیه خود به کشته شدنش در این محل واقف بود. (ابن عنبه، ۱۳۸۳: ص ۹۱؛ ابوالفرج اصفهانی، بی تا: ص ۲۲۲ و ۲۴۲ و ۲۵۹).

منابع و مأخذ

۱. آيينه وند، صادق و محمدحسن الهی زاده. (۱۳۸۴). «معیار مشروعیت خلافت در چالش حسنین (فرزندان عبدالله محض) با دولت عباسی»، فصلنامه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، سال پانزدهم، ش ۵۳، بهار، صص ۱-۱۸.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی. (۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م). الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
۳. ابن سعد، محمد. (بی تا). الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر.
۴. ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی الحسینی. (۱۳۸۳ ش). عمده الطالب فی انساب آل ابیطالب، قم، مؤسسه انصاریان للطباعة و النشر، الطبعة الثانية.
۵. اخبار الدوله العباسیه. (۱۹۷۱ م). تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دارالطباعه للطباعة و النشر.
۶. اشعری القمی، سعد بن عبدالله ابی خلف. (۱۳۶۱ ش). المقالات و الفرق، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی.
۷. اشعری، علی بن اسماعیل. (۱۴۰۵ ق). مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ محمد محی الدین عبدالحمید، [بی جا].
۸. اصفهانی، ابوالفرج. (بی تا). مقاتل الطالبیین، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، مقدمه و تصحیح علی اکبر غفاری، طهران، کتابفروشی صدوق.
۹. امینی نجفی، عبدالحسین احمد. (بی تا). الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۰. بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر. (۱۹۴۸م). الفرق بین الفرق، قاهره، [بی نا].
۱۱. جعفریان، رسول. (۱۳۹۱). حیات فکری سیاسی امامان شیعه، تهران، علم.
۱۲. حسینیان مقدم، حسین. (۱۳۹۳). «واکاوی شعار عباسیان در ذهنیت عمومی جامعه»، فصلنامه پژوهش نامه تاریخ اسلام، ش ۱۳، صص ۲۷-۵۴.
۱۳. خوئی، ابوالقاسم. (۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م). معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، [بی جا]، الطبعة الخامسة.

١٤. دينورى، ابوحنيفه احمد بن داود. (١٩٦٠م). اخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر و جمال الدين شيال، قاهره، وزاره الثقافه و الارشاد القومى.
١٥. ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان. (١٣٨٢ ق/ ١٩٦٣ م). ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق على محمد بجاوى، بيروت، دارالمعرفه.
١٦. زرکلى، خيرالدين. (١٣٧٤ق/١٩٩٥م). الاعلام: قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، بيروت، دارالملايين.
١٧. سيد ابن طاووس، على بن موسى. (١٤١٥ق). اقبال الاعمال، تحقيق جواد القيوم الاصفهاني، قم، مكتب الاعلام الاسلامى.
١٨. طبرسى، فضل بن حسن. (١٤١٧ق). اعلام الورى بأعلام الهدى، تحقيق مؤسسه آل البيت، قم، تحقيق مؤسسه آل البيت.
١٩. طبرى، محمد بن جرير. (١٤٠٨ق/١٩٨٨م)، تاريخ طبرى، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، دارالتراث العربى.
٢٠. طوسى، شيخ ابى جعفر محمد بن حسن. (١٣٨٠ق)، رجال الطوسى، نجف، منشورات المكتبه و المطبعه الحيدريه فى النجف.
٢١. طوسى، محمد. (١٣٨٠ق/١٩٦٠م). الفهرست، تحقيق محمدصادق آل بحر العلوم، نجف.
٢٢. قاضى تنوخى، محسن بن ابى القاسم. (بى تا). الفرج بعد الشده، قم، شريف رضى.
٢٣. كلينى، محمد بن يعقوب. (١٤٠١ق). الاصول من الكافى، تصحيح على اكبر غفارى، بيروت، دارصعب/دارالتعارف.
٢٤. مبرد، محمد بن يزيد. (١٩٨٧م). الكامل فى اللغه و الادب، بيروت، دارالكتب العلميه.
٢٥. مجلسى، محمدباقر. (١٤٠٣ق/١٩٨٣م). بحار الانوار، ج ٩٣، بيروت، مؤسسه الوفاء.
٢٦. مسعودى، ابوالحسن على بن حسين. (١٣٨٤ق). مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق محمد محى الدين عبدالحميد، قاهره، المطبعه السعاده، الطبعة الرابعه.
٢٧. مسكويه، ابو على رازى. (١٣٧٩ش)، تجارب الأمم، تحقيق ابو القاسم امامى، تهران، سروش.
٢٨. مسند، عبدالله بن على. (١٤١٣ق). العلويون و العباسيون و دعوة آل البيت، بى جا، دارالمنار.

۲۹. مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). الارشاد، تحقیق مؤسسه آل البيت لتحقيق التراث، بیروت، دار المفید.

۳۰. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۹۱۹م). البدء و التاریخ، چاپ کلمان هوار، [بی جا].

۳۱. نوبختی، ابوالحسن حسن بن موسی. (۱۹۵۹م)، فرق الشیعه، نجف، مطبعه الحیدریه.

۳۲. ولوی، علی محمد و منصور کریمی قهی. (۱۳۸۸). «رویاریبی نظری گفتمان های سلطه و مقاومت در مکاتبات منصور دوانیقی و محمد نفس زکیه»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال نوزدهم، دوره جدید، ش ۴، پیاپی ۸۱، زمستان، صص ۱۷۱-۲۰۳.

۳۳. یعقوبی، احمد بن اسحاق. (بی تا). تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.

